

غزل شماره ۸۵

شرتی از لبِ لعلش پخشیدیم و برفت
روی مه‌پیکرِ او سیرندیدیم و برفت

کوی از صحبتِ مانیک به تنگ آمده بود
بار برست و به گردش نرسیدیم و برفت

بس که مافاتحه و حرزِ یانی خواندیم
وز پی اش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

عشوه دادند که بر ما کذری خواهی کرد
دید ی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت

شد چمان در چمنِ حسن و لطافت لیکن
در گلستانِ وصالش پَنجیدیم و برفت

بمچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم
کای در یغابه و داعش نرسیدیم و برفت

تفسیر فال

قدر چیزی را که داشته‌ای ندانستی و حالا که آن را از دست داده‌ای، احساس افسوس می‌کنی. در این لحظه، به یاد می‌آوری که چرا در گذشته به خوبی رفتار نکردی و چگونه او با دلشکستگی و رنجیدگی خاطر از کنار تو رفت. اکنون وقت آن رسیده است که غرور خود را کنار بگذاری و با عزم راسخ دوباره پیش قدم شوی تا شاید به وصال او دست یابی. باید بدانیم که انسان‌ها خطا می‌کنند و این طبیعی است؛ اما مهم‌تر از همه، تلاش برای جبران آن اشتباهات است. اگر تو بتوانی با صداقت و نیت خالصانه به او نزدیک شوی، ممکن است لطف خداوند بار دیگر شامل حالت شود و فرصتی برای ترمیم روابطتان فراهم گردد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)